

## متن فرمایشات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوبعلیشاه ارواحناله‌الفداء

بسم الله الرحمن الرحيم

بقول حافظا؛

من آن نیم که ز عشق رخت کناره کنم      به زیر تیغ اگر خویش را نظاره کنم

این شعر قاعدتاً حال بعضی افراد می‌شود، یعنی بعضی افرادی که واقعاً "ز عشق رخت کناره نمی‌کنند، به زیر تیغ اگر خویش را نظاره کنند". به زیر تیغ یعنی در همین جهان که هستیم، تیغی، دشمنی بیاید و من هم بینم که این تیغ دشمن است، یعنی این دنیا را، این را نگه نمی‌دارم به قیمت اینکه یک دنیای بهتری را از دست بدهم. البته اگر در آن چیز معمولی اگر دو شیء، دو چیز پرارزش، مثلاً این دنیا و آن دنیا [را] جلوی کسی بگذارند [که] یکی را انتخاب کند، می‌گوید ولی "من آن نیم که ز عشق رخت کناره کنم"، بنابراین من آن رشته‌ای را انتخاب می‌کنم که با عشق رخت باشد، ولو اینکه عشق رخت تیغ داشته باشد. البته این در فرض این است که همه این کارها که می‌کنیم به اختیار ماست، که بگوییم من آن نیم، خب مگر که هستیم؟ من آن نیم؟ که هستی که بگویی من آن نیم. ولی مع‌ذکب با فرض اینکه آن آزادی نسبی که در این دنیا به ما دادند، آن را محکم‌تر کنند و کاملاً در اختیار ما باشد، من آن نیم که ز عشق رخت کناره کنم، با این وجود از عشق رخت کناره نمی‌کنم. این نشان‌دهنده وابستگی خاص و مطلق است به دنیای دیگر، یعنی نه این دنیا که من در آن هستم و زندگی می‌کنم. ولی در این دنیا، ظاهرترین چیزهایی که انتخاب کردم، عشق الهی است، ولی این عشق الهی... به هیچ‌وجه ما را از عشق رخ خداوند... نمونه‌هایش در تاریخ فراوان است، که از مهمترین نمونه‌های آن زیاد بن ابیه است. زیاد بن ابیه هم چون مشهور بود که معلوم نیست پدرش که است، این است که شیعیان هم او را زیاد بن ابیه می‌گفتند، فرزند پدرش، چون در عرب رسم است که تا اسم کسی را می‌برند، پدرش را هم ذکر می‌کنند. در مورد او می‌گفتند زیاد بن ابیه، پسر پدرش است... برای اینکه واقعاً هم... نبود. اما در این فاصله در یک دوران کوتاهی مثلاً فرض کنید صد سال عمرش بود، در این مدت، بزرگی، ظاهراً و قدرت به او می‌چسبید، مقتدر بود و همه چیزها را داشت، ولی اگر در صد سال اینجوری بود، در صدهزار سال که بعد از آن خواهد شد و می‌شود، اینجور نبود. بنابراین آن کسی که آن صد سال را مقایسه می‌کند با این صدهزار سال، کدام را انتخاب می‌کند؟ بطور عاقلانه آن را انتخاب می‌کند که طولانی‌تر است. ولی این برای کسی است که هردو دنیا را ببیند، هردو... را ببیند. می‌گویند شما فرض کنید یک شهر زیبایی از فلان جا بهتر می‌خواهید یا یک شهری در فلان جا، یک کسی که هردو شهر را ندیده، نمی‌تواند انتخاب کند، بلد نیست. آن کسی هم که دو تا دنیا را ندیده، نمی‌داند کدام یک از آنها بهتر است. برای

آن [کسی] که دنیا را ندیده، آنی را بهتر است که دیده، در عالم خیال خودش می گوید من که ندیدم جایی غیر از این، این را که دیدم همین بهتر است، ولی باید فکر کند کسانی هستند از تو فهمیده تر، دانشمندتر، مورد علاقه و آنها گفته اند که... آنها دیده اند آنجایی را که ما ندیدیم و به آنها گفته اند آنجا را انتخاب کن، اینجا را رها کن. این یک بازی فکری است که فکر آدم با این چیزهای مختلف عادت کند. خب بعد از اینکه عادت کرد، دیگر تمام چیزهایی را که بخواهد ببیند و بخواهد بداند که در آن جاها چه خبر است، آن چیز که از قول این شخص گفت... یک کسی که ما حالا معتقد شدیم که خیلی چیزها را می بیند که ما نمی بینیم، یا... را فکر کنیم، خیلی جاها را دیده و خیلی حرفها را شنیده و باور کرده، ولی ما ندیدیم و نه با عقل قاصر خودمان... در اینجا آن کسی که کاملاً عاقل باشد، باید این احتمال را بدهد که اینجایی که من دیدم، قبل از من هم پدرم دیده، قبل از او هم پدر او دیده، همینطور تا به من رسیده، ولی در بین این همه اشخاصی که دیده اند تا رسیده به من، هیچ کس نگفته است که این جایی که الان ما هستیم بهتر از آن جایی است آن وقت... بنابراین خود ما باید فکر کنیم، ببینیم در این دنیا که هیچ زحمتی بدون اجر نیست و هیچ چیزی هم بدون زحمت نمی شود، ما چطور در دنیا زندگی کنیم که همه اش زجر است و... این است که از همان اول به سراغ کسی می رویم که اینها را یا شنیده یا اینکه آنقدر محکم دیده اینها را که یقین دارد که... به این طریق اگر یک انسان بخواهد انتخاب راه و انتخاب روش کند، آن راهی را انتخاب می کند که الان ندارد. نه اینکه همه کارهایش را رها کند، نه، نگاه می کند در جایی که کار خدا هم هست، کارهایی را انتخاب می کند، که کار خدا [هم هست]. این کار را که کرد؟ مرحله دوم می رسد، به این معنی که ما که در این دنیا می بینیم، چجوری زندگی کنیم؟ در این دنیا که هستیم، خب همه چیزهایی که مربوط به این دنیا است و مربوط به ما بشرهاست، می بینیم... خیلی چیزها ممکن است که باشد که انسانها را عوض کند... فرض کنید همین، آن بیگانه ای را که قشون [یزید] انتخاب کردند که بیاید قضاوت کند و آمد، وارد شد، وقتی سر شهید را دید، بدون [حرف] دیگری، فهمید که راه اینجاست و آن انتخابی که من باید بکنم، همین است. این است که دیگر نترسید از سایرین و کارش را کرد. همیشه هم در زندگی ما در همین حالت است، حتی در ادارات، اداره می رویم، یا کاری می خواهیم انتخاب کنیم، اینها را باید یک فکری کنیم، این فکر می آید در ذهن ما که آیا این کار را بکنم یا نه؟ و این خوب است یا نه؟ این فکر می آید و ما باید این فکر را منطبق با قدرت فکری خودمان حل کنیم. در همه این افکار، آن افکاری که مربوط به این دنیا است، محکم تر است، برای اینکه می بینیم. وقتی می آیند شهادت می دهند، می گویند اگر این کار را بکنی، فلان و فلان به تو داده می شود، خب، و اگر نکنی، اینها را نمی بینی و نظایر اینها را در وقت دیگری می بینی. این اگر فکر کند، ظاهراً بشریتش اقتضا می کند، آنچه بشر گفته است انتخاب کند، راهی را می رود که همه هم فکرهایش، یعنی همه انسانها

می‌روند. ولی اگر دقت کند، آن کسی که دقت می‌کند، به این منطق، این اطلاع که برویم جلو، یک حالت بزرگی و بزرگواری در خودمان می‌بینیم، یعنی احساس می‌کنیم که ما شخصیت بزرگی هستیم که اینجور چیزها نمی‌تواند ما را از شخصیتمان جدا کند، آن وقت انتخابمان صحیح است. همه اینهایی که در یک دوراهی واقع می‌شوند، که یک راهش، راه خداست و یک راهش راه بندگان ناخدا، فکر می‌کنند که کدام راه را انتخاب کنند؟ اگر اندکی به هراندازه قدرت داشته باشیم، می‌توانیم آزادانه فکر کنیم، آن هم به این دنیا بستگی ندارد. اگر در انتخاب... که آنچه در این دنیا هست، عجز است و زحمت و زجر و اینها، معذک، آمدم... برای اینکه، اینقدر فهمید که از این راه، آخرش خیر است و آخر را در نظر گرفت، خود همین برای انسان‌ها عاقبت‌بینی، یک خصلتی است، همین حال که انسان بخواهد، اگر خواست آخرت‌بینی را در نظر بگیرد چه می‌کند، همین کار را هم غالباً مردم در این دنیا عمل می‌کنند، یعنی فکر می‌کند که به این حرفی که الان می‌زنند و این دستور که الان می‌دهند اگر رفتار کند، در عوضش می‌تواند خیلی از خوبی‌ها و خیلی از محاسن را... در اینصورت ناچار با فکر خودش این را انتخاب می‌کند، که ظاهراً... و حال اینکه اشتباه نیست. باید در میان راهها، راهی را که مفیدتر است انتخاب کند، چه زحمتش کم باشد یا زیاد، فرقی نمی‌کند. خود همین دنیا را فکر کنید، اگر به نسبت حساب کنید، میزان زجری که در این دنیا می‌کشید و ناراحتی که می‌بینید، خیلی بیش از ناراحتی‌های دیگر است، ولی به هرجهت، موقتی است و یک دورانی است که باید تحمل کنید. حالا بعد از اینکه انتخاب کرد، با در انتخاب خودش پابرجا باشد. ما در آیه‌ای که، از این پابرجایی آنقدر مهم است که در آیاتی از قرآن [ذکر] شده است «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أقدامَنَا وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (سوره بقره - آیه ۲۵۰) یعنی وقتی به راهی می‌رویم، راهی را انتخاب کردیم، اول انتخاب باید با همان حسابی باشد که گفتیم، بعد که انتخاب شد، دیگر دعایش این باشد؛ "ثَبِّتْ أقدامَنَا" قدم ما را محکم بدار، در همین راهی که می‌رویم، اگر راه، مثل راه پر آب و گل آلود بود، ما را در همین راه محکم نگاه‌دار. نتواند مثلاً یک حیوان کوچکی، یک قورباغه‌ای، در این آب ما را منحرف کند. البته این تقاضا را تقریباً می‌شود گفت همه کرده‌اند، منتها آن کسی که انتخاب راهش غلط بوده، [اگر] خدا نگاهش دارد در آن راه، به ضررش است. این است که خداوند ایمان را اول قرار داده، و ثبات قدم را بعد، یعنی مرحله دوم... ان شاء الله ما همه این مراحل را ببینیم و از این مراحل خداوند ما را با سلامتی رد کند.

